

تقابل ایمان و کفر در رباعیات خیام

پروفسور سیدحسن امین

□ در تاریخ ایران پس از اسلام، تمدن زیادی از فیلسوفان و متفکران که عقاید عامیان و قراردادهای اجتماعی حاکم بر جامعه‌ی عصر خود را زیر سوال می‌برده‌اند، به فساد عقیده متهم شده‌اند و بعضی از آن‌ها مانند ابن‌سینا تکفیر شده‌اند و بعضی دیگر مانند حلاج، سهروردی و عین‌القضات به اعدام محکوم شده‌اند. خیام نیز از این اتهامات و صدمات، در امان نمانده است و بسیاری از دانشمندان او را از زندان‌های ایران شمرده‌اند. از جمله نجم‌الدین رازی در *مرصاد‌العباد*، عطار نیشابوری در *الهی‌نامه* و فخر رازی در *التنبیه* به خیام تاخته‌اند. هم‌چنین، قاضی نظام‌الدین اصفهانی در قرن هفتم هجری، یکی از رباعیات خیام را به عربی ترجمه کرده و چهار رباعی در رد آن ساخته است.^۱

صاحب‌نظران نسبت به ایمان و کفر خیام بر دو دسته‌اند:

الف - یک گروه از پژوهشگران مسلمان، صدور رباعیات کفرآمیز و دین‌ستیز را به کلی از چنین شخصیت فیلسوف دانشمندی محال می‌شمارند و می‌گویند که خیام فیلسوفی متاله و حکیمی الهی بوده است و اندیشه‌های شبهه‌انگیز موجود در رباعیات منسوب به او اثر طبع چنین فیلسوفی نتواند بود. این دسته از عالمان و پژوهشگران، حتی آن‌جا که بعضی اعتراضات و انتقادات خیام را به متولیان دینت و سوءاستفاده‌های از دین می‌پذیرند، باز این اعتراض را نشانه‌ی پای‌بندی خیام به اصل دینت می‌دانند و قبول نمی‌کنند که چنان فیلسوفی منکر وجود خدا که در فلسفه‌ی مشاء با براهین فلسفی ثابت می‌شود، شده باشد. از جمله زنده‌یاد استاد سیدعلینقی امین، ضمن صحبت از خدانشناسی فلاسفه و حکما در برابر بی‌ایمانی فلاسفه‌ی ملحد، فیلسوفانی هم‌چون کندی، فارابی، ابن‌سینا، خواجه‌نصیر، سهروردی و دیگران را خداباور و معتزف به توحید و نبوت دانسته و سپس نوشته‌اند:

«مقصود نذکرده‌ی جمیع فلاسفه و حکما و متکلمین و دانشمندان علوم طبیعی یا ریاضی نیست و الا باید باز از بزرگانی مانند ابویوسف کندی، حکیم عمر خیام نیشابوری و... یاد کنیم. هر چه شخص مقام علمی بیش‌تری داشته باشد خود را در برابر شکوه آفرینش و قدرت خدا کوچک‌تر می‌بیند.»^۲

ب- گروه دیگری از دانشوران قدیم و نویسندگان جدید که صادق‌هدایت در رأس ایشان است بر بی‌دینی و الحاد خیام تأکید کرده‌اند و او را ملحدی تمام عیار شناسانده است.

نظر ما در جهت جمع‌کردن بین این دو فرض، بر این است که خیام مثل هر فیلسوف و متفکر دیگری در حوزه‌ی بحث می‌تواند معارف رسمی ماتقدم و باورهای سنتی حاکم بر جامعه را پذیرا باشد و در عین حال

در ساحت دیگر و بُعد دیگری بویژه هنگامی که اندیشه‌های شاعرانه را به‌نظم می‌کشد، در همان مباحث شک و تردید نشان دهد، حتی آن‌ها را تخطئه کند. بنابراین، صدور رباعیات فارسی با این مضامین شکاکانه بلکه ملحدانه چه رسد به اظهارات مستانه و اپیکورانه، آن هم در مقاطع خاص از عمر علمی و سلوک عقلانی خیام، از او مستبعد نیست. دلائل و قرائن و مؤیداتی که بر این قول، می‌توان آورد، به شرح زیر است:

یکم، جارالله زمخشری در رساله‌ی *الزاجر* تصریح دارد که خیام با اندیشه‌های ابوالعلاء معری مأنوس بوده است و چون رباعیات خیام از جهت درون‌مایه شباهت تام به اشعار فیلسوف معره دارد، انتساب این رباعیات کفرگونه به او قابل قبول می‌نماید. چرا که ابوالعلاء که بر خیام مقدم است، شعرهایی بدین تندی دارد:

اننان اهل الارض، ذو عقل بلا دین و آخر دین لا عقل لما
یعنی مردم روی زمین بر دو دسته‌اند: از یک‌سو، صاحبان عقل که دین ندارند و از سوی دیگر دین‌داران که عقل ندارند

ثانی، معاشر: لم یبیت الا حکم الی البریه عیساها و لا موسی و انما جعلوا الناس ماکلة و صیروا لجمیع الناس لموسا
یعنی: ای مردم! خداوند شما حضرت عیسی و حضرت موسی را به نبوت برای خلق عالم مبعوث نفرمود. همانا جمعی از خلق الله، مسیحیت و موسویت را وسیله‌ی دکان‌داری و نان‌خوردن خود قرار دادند و خودشان را برای همه‌ی مردم صاحب سر قرار دادند.

سَبَّحْ و صلِّ و طف بمکة زائراً سبعمین لاسبعمه فلست بناسک
یعنی: خواهی تسبیح خدا بگویی، نماز بخوان، در مکه نه هفت بار بلکه هفتاد بار طواف کن؛ اما با انجام این عبادات و این مناسک ناسک و زاهد نخواهی شد.

جالب آن است که جامعه‌ی مسلمان آن روزگاران به اندازه‌ی از تسامح و روا داری برخوردار بود که ابوالعلاء را تکفیر، محاکمه و اعدام نکرد. حالا اگر خیام نیز هم‌چون ابوالعلاء، گاهی به پارسی خلجانات روحی و شکوک فلسفی‌اش را بر زبان آورده است نباید انتظار داشت که وی به کلی از جامعه‌ی علمی طرد شده باشد.

دوم، ابوالحسن بیهقی که در *تتمة صوان الحکمه*، شرح حال خیامی = خیام نیشابوری را به‌عنوان فیلسوف نوشته و از شاعری او چیزی بر قلم نیاورده است، به شاعری دو تن منجم و فیلسوف همکار او گواهی داده است:

الف. در *تاریخ بیهقی* ضمن ترجمه‌ی حال یکی از اقران خیامی نیشابوری یعنی *معموری بیهقی* که این دو با هم در بازنگری در گاه‌شماری خورشیدی و بستن رصد یعنی زیج ملکشاهی همکاری می‌کرده‌اند، نوشته است:

«الامام محمد بن احمد المعموری الفیلسوف، این امام محمد از بزرگان علمای روزگار بود و در علوم حکمت بی‌نظیر؛ و جمله‌ی حکمای عهد وی به تقدم وی معترف بودند و او را در علم مخروطات که غایت علم ریاضی باشد، تصنیفی است که هر کسی به غایت ادراک آن نرسد... و از منظوم وی این ابیات است: دعاک الربیع و ایامه / الا فاستمع قول داع نصح...»^۳

ب. نیز می‌دانیم که ابوالعباس لوگری (اهل لوکر از شهرهای نزدیک

مروا، یکی دیگر از فیلسوفان و منجمانی است که با عمر خیّام در اصلاح تقویم و تأسیس رصدخانه و زینج ملکشاهی همراهی و همکاری داشته است و هم‌چون خیّام شاگرد بهمینار (شاگرد ابن سینا) بوده است. لوکری هم به عربی و هم به فارسی شعر سروده است و بویژه اولین منظومه‌ی منطق و حکمت (قرن‌ها قبل از منظومه‌ی منطق و حکمت حاج ملاهادی سبزواری) را همین لوکری (آن هم به فارسی) سروده است:

آیا شنیده قیاس و شناخته برهان

گرفته یاد مقالات منطق یونان...

گفتنی است که ابوالحسن بیهقی در تتمه‌ی **صوان الحکمه** لوکری را مقدم بر خیّام و اقران او دانسته و نوشته است: «سبق [ابوالعباس اللوکری] اقرانه: الخیامی و ابن کوشک و الواسطی فی میدان الحکمه، فلاسبق احد منهم غباره و لایحضر احضاره.»

پس به همین سیاق و قیاس، فیلسوف و ریاضی‌دان دیگری از همان طبقه یعنی عمر خیّام، که هم با معموری و لوکری همکار بوده است و هم به تصریح منابع دیگر به زبان نازی اشعار می‌گفته است که گاه به زبان پارسی نیز شعر می‌سروده است.

سوم، اکثر فیلسوفان و حکیمان ایرانی گاه‌گاهی به عربی و پارسی اشعاری می‌سروده‌اند و نمونه‌های آن‌ها ابن سینا، فخر رازی، خواجه نصیرالدین طوسی، میرداماد، میرفندرسکی، ملاصدرا، فیض کاشانی، فیاض لاهیجی، حاج ملاهادی سبزواری، جلوه و دیگران‌اند. به این ترتیب در میان فیلسوفان ایرانی تبار، اصل بر این است که اکثر قریب به اتفاق ایشان دست کم گاه‌گاه به پارسی شعر می‌سروده‌اند.

چهارم، این ادعا که مضامین رباعیات خیّام با تصنیفات و تالیفات علمی و فلسفی او هم‌خوانی ندارد، اصلاً و ابداً با صدور چنین رباعیاتی از خیّام منافاتی ندارد؛ زیرا:

اولاً، این شک اسلوبی خیّام از رسوبات کیش زروانی ایران باستان است که در قرون اوائل اسلامی هم مخصوصاً بین دانشمندانی که با ستارگان و اجرام فلکی سر و کار داشته‌اند، رایج بوده است. زروانیان که زروان بیکران را می‌پرستیده‌اند، آن را برتر از یزدان و اهریمن می‌شناخته‌اند و به خلاف زرتشتیان که بشر را در انتخاب نیک و بد، مختار می‌دانسته‌اند، به جبر معتقد بوده‌اند.^۴

ثانیاً، انتساب همه‌ی این رباعیات به شخص خیّام که معروف به احتیاط و تقیه است، مسلم نیست و به شرط صحت انتساب، معلوم نیست که وی این عقاید را در طول زندگی از جوانی تا پیری و از صغر تا رشد کامل عقلانی بدون تغییر پذیرفته باشد.

ثالثاً، همه‌ی فیلسوفان مسلمان، گرفتار یک تضاد ناخواسته‌اند. در فلسفه که میراث تمدنی یونانیان است، با عقل و برهان کار دارند و در معارف اسلامی با قرآن و حدیث، به‌رغم فرموده‌ی حافظ، لطائف و مباحث حکما با کتاب قرآنی قابل جمع نیست. فلسفه ناظر به عقلانیت محض است و از رهگذر گفت‌وگو و جرّ و بحث و ایراد و انتقاد و اقامه‌ی دلیل و برهان سعی در کشف واقعیت دارد، در حالی که قرآن مجید، تبعیدی صرف است و «حقیقت» و حیاتی آن برای مسلمان معتقد و باورمند قابل مناقشه نیست و «لاریب فیه» است. این که ملاصدرا می‌گوید حاشا که شریعت محمدی با عقل فلسفی مغایر باشد، تعارف صرف است. کندی، فارابی، ابن سینا و

بعدها ملاصدرا، اتولو جیای ارسطو را با پلوتین / افلوپتین اسکندرانی خلط کرده‌اند و گرنه ارسطو - به‌خلاف پلوتین - به خدا معتقد نبوده است.

در فلسفه‌ی ارسطویی اصیل، فلسفه از فیزیک شروع شده است و نه از متافیزیک. در فلسفه‌ی ارسطویی، دلایلی بر اثبات وجود خدا دیده نمی‌شود. حکیمان و متکلمان اسلامی، به‌عکس، فلسفه را از الهیات شروع می‌کنند و تازه به اقتضای آگاهی و عقلانیت خودشان، برای تحکیم اعتقادات دینی = اصول عقاید اسلامی خودشان، استدلال‌های فلسفی هم کرده‌اند. چون مباحث فلسفی و عقلانی - به‌خلاف محکّمات دینی - قابل جرح و نقد است، اشکالات عقلی زیادی هم به فرضیات فلاسفه‌ی اسلام وارد است. این اشکالات چه از ناحیه‌ی خیّام و چه از ناحیه‌ی دیگری تناقضی با حیثیت یک فیلسوف مشائی ندارد.

رابعاً، عالم شعر و شاعری البته با عالم علم، فلسفه، ریاضیات، جبر و مقابله متفاوت است؛ فرد واحد دریافت‌های حسی، عقلی و علمی را با یک نیم‌کره از مغز خود که مسائل آفاقی Objective را به ذهن می‌سپارد، کار می‌کند و همان شخص، مسائل انفسی Subjective را با نیم‌کره‌ی دیگر مغز خود به کار می‌گیرد. پس فیلسوف و عالم می‌تواند مباحثی را کاملاً عقلانی بررسی کند و در عین حال، مطالب دیگری را که عاطفی و شاعرانه و خیال‌انگیزند، با نیم‌کره‌ی دیگری از مغز خود، با معیارهای کاملاً فراحسی و غیرعقلانی مطرح سازد؛ درست مانند فیزیک‌دانی که روزهای کاری به هنگام تدریس در دانشگاه، هرگونه ادعایی را که مخالف قواعد فیزیک باشد، نادرست و در شمار خرافه می‌شناساند، اما روز یکشنبه به کلیسا می‌رود و از صمیم دل معتقد است که عیسی مسیح، پسر خداست و برای جبران گناه حضرت آدم، جان خود را بر صلیب فنا کرده و قتل خود را به‌دست دشمنان تحمل کرده است و بالاخره به آسمان چهارم بالا رفته و اکنون زنده‌ی جاوید و ناظر بر اعمال جهانیان است.

در حوزه‌ی فرهنگی ایران هم، همین است. فیلسوفی که ممکن است شکوک و دود فراوانی را به مبانی کلامی به بحث بکشد، همین که بانگ نماز بدهند ممکن است مطالعه‌اش را تعطیل کند و برای خواندن نماز - و چه بسا برای امامت در نماز جماعت - آماده شود. حتا روشنفکری که کاملاً مائریالیست است و نه به خدا و نه به فردا و نه به هیچ دین و مذهبی معتقد است، وقتی می‌خواهد ازدواج کند - حتا در خارج از کشور - به یک روحانی معتمد رجوع می‌کند تا آن روحانی طبق احکام شرع، صیغه‌ی شرعی نکاح او را بخواند و فرزندانش به اصطلاح «ولدالزنا» نباشند.

بر همین قیاس، ما می‌گوییم که همین خیّام اسلام‌باور که اهل روایت و خیر او را از ویژه کاران مسلم قرائت‌های مختلف قرآن مجید شناسانده‌اند، در ساحت دیگر بویژه در مقام یک شاعر بلندنظر یا متفکر ستیهنده و عصیانگر، شکاک و مردّد هم می‌توانسته باشد.

خامساً، خیّام دانشور فیلسوف و ریاضی‌دان، طبع شعر هم داشته است و هم‌چنان که به عربی شعر می‌ساخته است، به زبان مادری‌اش نیز شعر می‌گفته است؛ پس شاعری او مسلم و انتساب رباعیات شبه‌ناک و حتا کفرآمیز هم به او محتمل است؛ چنان که خود او - یا یکی از پیروان سبک فکر و سخن او - گفته است:

دشمن به غلط گفت که من فلسفی‌ام

ایزد داند که آن‌چه او گفت، نی‌ام

لیکن چو در این غم آشیان آمده‌ام
 النهایه، اولاً، باید هم چنان تحقیق کرد تا رباعیات اصیل او را از رباعیات دخیل باز شناخت و ثانیاً، باید زمان خاصی را که خیام دچار این شبهات و شکوک شده و به سرایش این رباعیات الحادآمیز دست زده است، از بقیت عمر او تمیز داد.



پنجم - اما این که گفتیم شک و حیرت فلسفی در خلوت ذهنی با قبول معارف فرهنگ سنتی در منصب علمی و مسند تدریس از سویی و زندگی عادی در محیطی محکوم به احکام مذهب غالب، تضادی ندارد، مستند به آگاهی‌ها و تجارب خود ماست که صدها تن از بزرگان فلسفه و حکمت و دانش و دین را شناسایی کرده و محضر بسیاری را در جلوت و خلوت در شرق و غرب در پنجاه ساله‌ی اخیر از نزدیک درک کرده و سخنان متناقض و اطوار متضاد از ایشان دیده و شنیده و خوانده‌ایم. ما براساس این آگاهی‌های دقیق، تضادهای فکری را در صحنه‌ی علمی از یک سوی و در فضای خصوصی و عاطفی از سوی دیگر مستحیل نمی‌دانیم. برای نمونه، فقط چند مثال در این جا می‌آورم.

۱- محمد بن زکریای رازی (وفات ۳۱۳ق)، فیلسوف، پزشک و داروساز بزرگ به سنت مسلمانان کتاب **الطب الروحانی** خود را در مقام اتحاف به یکی از امیران سامانی با دعاهای اسلامی نسبت به آن امیر چنین آغاز می‌کند: «اکمل الله للامير السعادة و اتم عليه النعمة... فامر سیدی الامیر - ایدة الله - بانشاء کتاب... الطب الروحانی...»^۵ یعنی: خدای سعادت امیر را به کمال و نعمت او را به اوج رساند... امیر بزرگووارم که خدایش تأیید فرماید، مرا به انشاء کتابی در طب روحانی / طب نفوس (در برابر پزشکی / طب ابدان) فرمان داد... اما همین رازی مؤلف کتاب‌های متعددی در ردّ ادیان است که مشهورترین آن‌ها **مخاریق الانبیاء** است و گفته است: تحیرت، لا ادری تجاه الحقایق / اأئی خلقت الله! ام کان خالق؟ متحیرم، نمی‌دانم من خدا را خلق کردم یا خدا مرا خلق کرد؟ رازی هم چنین در **السیرة الفلسفیه**، همانند خیام، تمیّش و تفنّن را می‌ستاید و زهدورزی را می‌نکوهد.

۲- ناصر خسرو (وفات ۴۸۱ق) در عین حال که مبلغ رسمی و حجت منصوب اسماعیلیان در خراسان است، در بعضی اشعار خویش گفته است:
 خدایا عرض و طول عالمت را
 ... زمان فتنه در دل‌ها تو کشتی
 ... تو گر خلقت نمودی بهر طاعت
 سخن بسیار باید جرأت‌م نیست
 ندارم اعتقادی یک سر موی
 توانسی در دل مسوری کشیدن
 در آغاز خلیایق افریسن
 چرا بسایست شیطان افریدن
 نفس از ترس نشتوانم کشیدن
 کلام زاهد ندادن شنیدن^۶

۳- سنائی غزنوی (وفات ۵۲۹) به شهادت اشعارش هم عارف موحد است و هم غزل‌سرا و مدّاح امرا و هم حتا هجوگوی.

۴- مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (وفات ۶۷۲ق) که بزرگ‌ترین عارف ایرانی همه‌ی اعصار است، کفر و ایمان خود را چنین بازمی‌گوید:
 چو تو پنهان شوی از من همه تاریکی کفرم
 چو تو پیدا شوی بر من مسلمانم به جان تو^۷

۵- حافظ شیرازی (وفات ۷۹۲) که حافظ قرآن است و در بسیاری از غزلیات خود به آیات قرآنی و معارف دینی استشهد می‌کند، در جای‌جای اشعارش با شک و شبهه و نابوری - خیام‌وار - اصول اعتقادی و مبانی کلامی بلکه حتا احکام مسلم‌الصدور را تخطئه می‌کند و سرانجام می‌گوید:
 جنگ هفتاد و دو ملت، همه را عذر بنه
 چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند^۸

۶- میرزا اسماعیل افتخارالحکماء طالقانی از شاگردان حکیم حاج ملاهادی سبزواری، به روایت دقیق دکتر قاسم غنی در یادداشت‌هایش، فیلسوفی به تمام و کمال ملحد و بی‌عقیده بود که وقتی میرزا اسماعیل غفوری مجتهد به او تکلیف کرد که از عقیده به وحدت وجود، توبه کند به خط خویش نوشت: «عقیده به وحدت وجود، با شیر اندرون شد و با جان به در رود، اما چون جناب حجت‌الاسلام به توبه کردن من اصرار دارند، حاضر از عقیده به واجب‌الوجود! توبه کنم!»^۹

۷- ایرج میرزا، شاعر معروف نیز دچار همین تعارض و تضاد فکری است، یعنی از یک سو در انکار مبدأ می‌گوید:

گو خدا؟ کیست خدا چیست خدا
 آن‌که پیغمبر ما بود همی
 تو دگر طالب پرخاش مشو
 آن‌چه عقل تو در آن‌ها مات است
 بی‌جهت بحث مکن! نیست خدا
 ما عرفناک بفرمود همی
 کاسه‌ی گرم‌تر از آتش مشو
 تو بمیری، همه موهومات است^{۱۰}

و از سوی دیگر همین ایرج میرزا مکرر در نعت پیامبر، مدح امام علی و مصیبت امام حسین شعر دارد و در مثل در مدح مولای متقیان می‌گوید:
 جاه و جلال بین که یدالله با نهاد

آن‌جا که حق نهاد به صد احترام دست^{۱۱}

گفتم علی خلاصه‌ی تشکیل کاف و نون

گفتا علی نتیجه‌ی ترکیب ماه و طین^{۱۲}

و در مرثیه‌ی امام حسین گوید:

رسم است هر که داغ جوان دید، دوستان

رافت برسد حالت آن داغ دیده را

آیا که داد تسلیت خاطر حسین

چون دید نمش اکبر در خون تهیه را^{۱۳}

۸- عبرت نائینی گوینده‌ی شعر عارفانه‌ی «چون نور که از مهر جدا

هست و جدا نیست / عالم همه آثار خدا هست و خدا نیست»، به شرب خمر معتاد بود.

۹- سیداحمد خراسانی که چندی در دانشگاه‌های مشهد و اصفهان، تدریس ادبیات می‌کرد و در مشهد دکتر علی شریعتی هم از دانشجویان او بود و به کمک او شاگرد اول شد و با بورس دولت به فرانسه رفت، یک ترم هم در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران به مافقه و اصول بر مذهب فقهای امامیه تدریس کرد. هم او در جوانی پیرو سید احمد کسروی بود و در پیمان چیز می‌نوشت. بعدها، در پی انقلاب فرهنگی مائو در چین، به مائوئیسم گرایش پیدا کرد. سرانجام، مهدی اخوان ثالث را دیدم که در کتاب ترا ای گهن بوم و بر دوست دارم، از این استاد فقها و سید اولاد پیغمبر! ذکر خبری کرده و نوشته است: «استاد سید احمد خراسانی که از اجله‌ی سادات زنادقه‌ی رضوی بود، اخیراً در مرداد ۱۳۶۳ در تهران درگذشت»^{۱۴}

۱۰- ذبیح بهروز که از قضا مثل خیام هم ریاضی‌دان و منجم و هم شاعر بود، به ادیان جهان اعتقادی نداشت و در مبارزه با آنچه او خرافات و موهومات می‌انگاشت زبانی گزنده داشت. برای مثال، شعر سعدی را که ناظر به برهان نظم و از دلایل متکلمان بر اثبات وجود خداوند است (ز ابر افکنند...) چنین تخطئه کرده است:

ز ابر آفریده است باران تر که تا بونجه رویاند از بهر خر
به ماهی نکرده گرم دست و پا که در آب شل می‌نماید شنا
ذبیح بهروز در تهران در صحبتی که روزی در خانه‌ی خویش با من می‌کرد، به جد و به قصد انشاء، اصالت قرآن مجید را نفی می‌کرد و البته معراج‌نامه‌ی غریب او که سرشار از بی‌حرمتی به مقدسین و مقدسات است، نشانه‌ی دیگر از طرز تفکر اوست؛ اما استاد جلال همایی متدین او را مرثیه گفته و از پرکشیدن او به باغ جنان سخن گفته است. نیز دکتر احمد مهدوی دامغانی در فصلنامه‌ی راه‌آورد از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، نقل کرده است که شفیعی کدکنی همین ذبیح بهروز را در مشهد دیده است که از زیارت حرم مطهر حضرت رضا (ع) بازمی‌گشته و مفاتیح‌الجنان حاج شیخ عباس قمی را در دست داشته!

۱۱- مهدی اخوان ثالث (امید)، شاعر معاصر از یک‌سوی ادعای زندگه می‌کند و پسرش را به نشانه‌ی علاقه‌مندی به کیش زرتشتی، زرتشت نام می‌نهد، نام کوچی محل اقامتش را نیز زرتشت انتخاب می‌کند. خودش را هم «مزدشتی» و به قول خویش در مصاحبه‌ی زرتشت‌علی / مزدک‌علی می‌خواند می‌گوید: جز اهورا گر بدانم من خدای دیگری / دعوی خلق مرا دارد، خودم را می‌کشم! همین شاعر از سوی دیگر نه تنها برای امام رضا (ع) بلکه حتا برای امام خمینی مدح

و ثنا می‌سراید و می‌گوید:

خمینی ای امام و رهبر خلق وجود ارجمندت بی‌بلا باد

تو در خط علی مرتضایی نگه دارت علی مرتضا باد

تو در راه شهید کربلایی هوادارت شهید کربلا باد

نگه دار وجود فیض بارت خدا باد و خدا باد^{۱۵}

اخوان ثالث تا حدی حقیقت اعتقادات مذهبی خود را در شعر «توحید

محض» بیان کرده است و آن را مرز کفر و دین شناسانده است:

من در میانه‌هایم، نه کفرم و نه ایمان

خیرالامور اوسط، بشناس و بگذر از من^{۱۶}

به خدایی که شک در او نکنم

شک من بهتر از یقین شماست^{۱۷}

و باز در قصیده‌ی اخوانیه‌ی ۲۳۴ بیتی‌اش گفته است:

هستم سیاه مست و سیه طومار اما دوتا نگفتم یکتا را

۱۲- حقیر فقیر در زیست‌نامه‌ی خودنوشت چاپ شده‌اش نوشته

است: «در اوان بلوغ، سخت عابد و متنسک بودم. بعد از چندی... از

همه چیز عقیدتم سلب شد. به فاصله‌ی چند سال آن غلیبان و طفلیان

بی‌اعتقادی فروکش کرد و یک‌بار... به درویشی پناه بردم... مناقشات

عقلی و شکوک فلسفی، دیگر بار در ذهن سر برداشت.»^{۱۸}

نتیجه

نمونه‌های بالا، تنها تنی چند از هزاران چهره‌ی فلسفی / ادبی /

فرهنگی ایران‌اند که از جهت عقیدتی مجمع اضداد بوده‌اند. هدف ما از

ذکر این نمونه‌ها این است که بگوییم با داشتن چنین شواهدی، چرا خیام

و اقران او نتوانند در یک سطح و در یک مقطع که ساحت تدریس و

تألیف و بحث و نقد موازی فلسفی موجود و ناظر به «ماتقدم و ما تأخر»

مباحثات رسمی‌ست، فیلسوف الهی مشایی باشند و در سطحی دیگر که

ساحت اندیشیدنی در برهوت محض و با بی‌اعتنایی مطلق به همه‌ی

یافته‌ها و یافته‌های دیگران است، فیلسوف شک بلکه ملحد؟

معلوم است که چنین تضادی، خیلی هم شاد و نادر نیست.

به‌عکس، این شکوک و ردود به اندازه‌ی در طبقه‌ی فیلسوفان،

نظریه‌پردازان و منتقدان، رایج و شایع است که فن «شک‌شناسی»، خود

شعبه‌ی از معارف بشری‌ست. از جهت نظری، این سینا، غزالی و رنه

دکارت فرانسوی هر سه با اختلاف مکتب و مشرب و تفاوت در سبک و

سلیقه، شناخت‌شناسی خود را از شک آغاز کرده‌اند. از جهت عملی هم،

بسا کسا که در طول زندگی، بر اثر سیر در آفاق و انفس در برهه‌ها و

بحران‌های مختلف زندگی، مکرر عقیده‌اش نسبت به عوالم دینی،

روحی و عرفانی عوض شده است. نیز بسا کسا در شرق و غرب که در

برخی برهه‌های زندگانی به مکتب و مسلکی گرایش داشته است و بعد

آن را رها کرده یا شکوک و تردیدهای فلسفی / دینی‌اش به تناوب به

ذهن او خطور کرده و رفع شده و باز دوباره سربرداشته باشد. بلکه مفهوم

تموین و تمکین در اصطلاح عرفا جز این نیست. نیز دعای مشهور ماثور

از پیشوایان مذهب «ثبت قلوبنا علی دینک» - بار الهی، قلب ما را بر دین

خودت ثابت بدار - جز این معنایی ندارد که حتا مومنان دهاخوان از عدم

ثبات خود در دین احمدی و شرع محمدی، بیمناک‌اند و از خداوند با

خوش باشی توصیه و سفارش می کند یا دغدغه های فلسفی و فکری یک متفکر عمیق را که همه ی جزم های متصلبان اشعری و متکلمان متسنن را به زیر سوال می برد، بی پروا بروز می دهد. آری، صدور نوع این رباعیات از خیام مستبعد نیست، بویژه که اکثر رباعیات اصیل او با یک نظم منطقی، پرسش و شک و اعتراض او را گاهی با نوعی عصیان و استهزاء راجع به نظم حاکم یا اعتقادات مرسوم، بیان می کند. به علاوه در اکثر آن ها، توغّل گوینده در مباحث فلسفی / نجومی، آشکار است. نیز آن چه ابوالحسن بیهقی از ملاقات خود با خیام نقل می کند و این که خیام از بیهقی شعری از حماسه ی ابوتام را پرسیده است، با عنایت به این که حماسه شامل بخش هایی در هجو و هزل و خمریات است، به ما اجازه می دهد که حتا بعضی از رباعیات خمریه وار منسوب به خیام را نیز اصیل بدانیم؛ چرا که نظامی عروضی در چهارمقاله از شرکت خیام در بزم عشرت و مجلس شادی و شادی خواری خبر می دهد.

ارائه ی این اسناد و تفسیر آنها به شرح پیش گفته البته به هیچ وجه به این معنی نیست که خیام، همه ی عمر به اصطلاح اهل شرع، فاسق و شراب خواره بوده است، چرا که نیک می دانیم بسیاری از شاعران ایرانی از جمله حکیمی مثاله هم چون حاج ملاهادی سبزواری و مجتهدانی عالی مقام هم چون ملا احمد نراقی و حاج میرزا حبیب خراسانی در وصف شراب خواری و می گساری شعرها ساخته اند، بی آن که به همه ی عمر، به شراب لب تر کرده باشند. از آن مهم تر، ما می دانیم که عارفان ایرانی از واژه های می و ساغر و مغ و مغ بچه یا تعبیرهای دیگر عشق زمینی به شکل سمبلیک = نمادین بهره جستند. پس به حکم «راستی و مستی» اشارت به باده گساری، ضدیت با ریاکاری و دروغ گوئی است. بنابراین، اگر عظمت خیام در مبارزه ی با جزمیت است، می شاید که ما نیز جزمی سخن نگوییم و در باب این عبارات، از حقیقت و مجاز تعبیرهای متعدد روا بداریم. ■

پی نوشت ها

- ۱- اصفهانی، نظام الدین، رباعیات، چاپ کمال ابودیبه بیروت، ۱۹۸۳، ص ۸
- ۲- امین، سیدعلیقینی، خدائشناسی و اعتقادات اسلامی، تهران، انتشارات وحید صص ۸۱-۸۲
- ۳- بیهقی، ابوالحسن، تاریخ بیهقی، چاپ احمد بهمنیار، ۱۳۱۷، صص ۲۳۳-۲۳۴
- ۴- دایرة المعارف فارسی، زیر نظر غلام حسین مصاحبه ج ۱
- ۵- رازی، محمد بن زکریا، الطب الروحانی، چاپ مهدی محقق، ۱۳۸۴، ص ۷۹
- ۶- ناصر خسرو، دیوان، تهران، ۱۳۳۹، صص ۳۶۴-۳۶۵
- ۷- مولانا، دیوان شمس، تهران، غزل ۲۱۶۱، ص ۸۱۰
- ۸- برای مطالعه ی بیشتر این موضوع نگاه کنید به مقدمه ی نویسنده بر دیوان حافظ، چاپ دایرة المعارف ایران شناسی، ۱۳۸۱، مخصوصاً صص ۳۹-۴۲
- ۹- غنی، قاسم، یادداشت ها، چاپ سیروس غنی، ج ۱
- ۱۰- دیوان ایرج، چاپ محمدجعفر محجوب، ص ۲۱۷
- ۱۱- همان جا، ص ۱۶۳؛ ۱۲- همان جا، ص ۳۷؛ ۱۳- همان جا، ص ۱۶۱
- ۱۴- اخوان ثالث، مهدی، تو ای کهن بوم و بر دوست دارم، چاپ پنجم، ص ۳۱۵
- ۱۵- امین، حسن، دانشنامه ی شعر، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۳۴۱
- ۱۶- اخوان ثالث، تو ای کهن بوم و بر دوست دارم، چاپ پنجم، ۱۳۷۶، ص ۳۴۲
- ۱۷- همان جا، ص ۴۱۶
- ۱۸- ماهنامه ی حافظ، ش ۳۷، ص ۱۲۳
- ۱۹- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، چاپ محمدجعفر یاحقی، مشهد، ص ۵۵۶
- ۲۰- الهی نامه، چاپ ه. ریتز، استانبول، ۱۹۴۰م، ص ۲۷۲ و چاپ فواد روحانی، تهران، ص ۱۲۵

پس هم چنان که غزالی در المنقذ من الضلال، مؤمنانه، سابقه ی شک فلسفی خود را به صراحت بازمی گوید و بدتر از او، ابوالعلاء معری، شکوک فلسفی خود را با آزادی و تندوی ملحدوار بر زبان می آورد یا خواجه حافظ می گوید: وای اگر از پس امروز بود فردایی؛ خیام هم می تواند بگوید: تو زر نه بی، ای غافل نادان! که ترا / در خاک نهند و باز بیرون آرند. یا هم چنان که فردوسی می گوید: جهاننا بهروردی اش در کنار / وزان پس ندادی به جان زینهار؛ خیام هم می تواند بگوید: وین کوزه گر دهر چنین جام لطیف / می سازد و باز بر زمین می زندش!

خیام جهان را هیچ و پوچ می بیند و دلیل معقولی برای آمدن و رفتن مستمر انسان ها پیدا نمی کند و لذا بر همه ی اختلافات فلسفی و کلامی فیلسوفان و متکلمان، با یک تلقی سلبی عام، به عنوان توهمات ناباب و تصورات ناصواب در رباعیات خود خط بطلان می کشد و می گوید: چون من رفته، جهان چه محدث چه قدیم! یا این همه در آن حالت وحشت و حیرت یعنی در عین شک و تردید، اغتنام فرصت می کند تا با می و معشوق از این لحظات فرار حیات، حسن استفاده کند. این است که می گوید: شادی بطلب که حاصل عمر دمی است. به فرض که در واقع و نفس الامر بعضی از این رباعیات فرصت طلبانه و مستانه، از آن خود خیام نباشد، اما به حق و حقیقت زبان حال اوست: جانا سخن از زبان ما می گوئی!

بنابراین، خیام، در برابر اندیشه های سلبی اش که از کوزه گر بی تدبیر کوزه شکن در نفی مبدأ یا نقض قاعده ی ائقان صنع یا از پخش گرد و غبار استخوان های پوسیده ی درگذشتگان در مقام شبهه در حشر و نشر و معاد روز قیامت سخن می راند، اندیشه های ایجابی مسلمی هم دارد که در جای جای رباعیات او موج می زند. این اندیشه ی اغتنام فرصت و خوش باشی در فرهنگ ایران پیشینه ی دیرینه دارد و بویژه در خراسان بزرگ، در میان قشر معینی از نخبگان فرهنگی که پیرو مکتب اپیکور بوده اند، سابقه داشته است. برای مثال، ابوالفضل بیهقی از دیدار خویش روایت می کند که یکی از رجال علمی و ادبی معاصر او با نام قاضی منصور هروی که شراب و عشرت دوست داشت، «بدانسته بود که خذ العیش و دع الطیش. داد از دنیای فریبنده بیاید سندی، پس راه دیگر گرفت و خوش بزیست و خوش بخورد. و شمامه پیش بزرگان بود چنان که هر مجلس که وی آن جا نبود، به هیچ نشمردندی، و خلئی داشت با بوسهل روزنی به حکم مناسبت در ادب، و پیوسته به هم بودند و شراب خوردندی. روزی، قاضی منصور، پگاه رفته بود و به نشاط مشغول شده و شراب نیک وی را دریافته...»^{۱۹}

اغتنام فرصت، در عرفان ایرانی / اسلامی هم بازتاب دارد: صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق / نیست فردا گفتن از شرط طریق.

خیام و بعد از او حافظ هم، این مفهوم «قم فاعنتم الفرصة بین العدمین» را در اشعار خویش تکرار کرده اند. پس این اصل، تقریباً مشترک بین نخبگان فرهنگی ایران اعم از زرتشتی و مسلمان یا ملحد و موحد است. هر چند بعضی از عارفان مانند عطار، در الهی نامه به دلیل همین شکوک و رود و پندهای خوش باشانه، خیام را «ناتمام» خوانده اند.^{۲۰}

با حفظ سوابق فرهنگی و شواهد تاریخی، همان خیامی نامی می تواند سراینده ی رباعیاتی باشد که نوع بشر را به اغتنام فرصت و